أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 پس از اینكه «عنوان» از امام صادق علیه السّلام درخواست می‌كند كه سفارش كنند به مسائلی كه آن مسائل را در زندگی مد نظر قرار بدهد، حضرت می‌فرمایند: من تو را به نُه چیز وصیت می‌كنم وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَك لِاستِعمَالِهِ و از خدا می‌خواهم كه توفیق به كارگیری این مطالب را به تو عنایت كند.

 راجع به آن فقره قبل خدمت رفقا مطالبی عرض شد. علی‌كل‌حال آنچه كه مهم است این است كه انسان به این مطالب توجه كند و الّا صرف گوش‌دادن یا مطالعه كردن دردی را دوا نمی‌كند. آن نكته‌ای كه در كلام امام صادق علیه السّلام هست، قبل از وارد شدن در این مطالب و آن نُه چیز كه مطالب حیاتی و كلیدی برای سعادت انسان هست، نسبت به موقعیت‌های مختلفی كه افراد در ارتباطات اجتماعی و یا شخصی خودشان دارند، این است كه حضرت می‌فرمایند: از خداوند می‌خواهم كه شما را موفق كند كه اینها را بكار ببندید. این كلام امام صادق علیه السّلام از دو نظر و دو دیدگاه قابل توجه و بررسی است.

 مسئله اول: انتساب توفیق عمل به خدای تعالی است كه حضرت می‌فرمایند: توفیق از ناحیه اوست. اگر كسی در این راه قدمی بگذارد و موفق برای انجام اموری بشود و مطالبی را مد نظر قرار بدهد و مسیر خود را از مسیر سایر افراد جدا كند، این از ناحیه خدا عنایتی به او شده. چطور اینكه ما این مسئله را كاملًا مشاهده می‌كنیم؛ شاید برای خود ما شاید كه عبارت نارسایی است قطعاً برای خود ما این قضیه به انحای مختلف روی داده است، این مسئله پیدا شده است و توفیق دستیابی به این مطالب از ناحیه پروردگار بوده.

 الان كه در راه می‌آمدیم صدیق ارجمند و سرور مكرم ما مطلب خیلی جالبی فرمودند. می‌فرمودند ما تا عمر داریم باید شاكر آن دستور مرحوم آقای حدّاد به مرحوم آقا باشیم كه به ایشان دستور دادند: شما بروید به ایران و در ایران به آنچه كه باید برسید می‌رسید. ایشان هم ظاهراً در روح مجرد[[1]](#footnote-1) باید ذكر كرده باشد. البته در آنجا به‌طور مجمل است و مسئله یك قدری مفصل‌تر هم هست. اگر ایشان در همان نجف می‌ماندند طبعاً معلوم نبود این مطالب به دست ما می‌رسید؛ بالاخره اوضاع و شرایط فرق می‌كرد و شاید مسئله به صورت دیگری در می‌آمد.

 پس حداقل این قضیه این است كه آمدن ایشان به اینجا و تبلیغ و گسترش این فرهنگ بود كه اكنون ما از سرچشمه فیوضات آن انوار الهی بهره‌مند هستیم و خدا را باید شاكر باشیم كه یك همچنین مطالب و مسائلی در اختیار ما قرار گرفته است كه با تمام وجود احساس می‌كنیم كه از سایر مكتب‌ها و فرقه‌ها این مسئله تفاوت‌

 ماهوی دارد؛ یعنی تفاوت جوهری دارد. تفاوت جوهری چیست؟ تفاوت یك سنگ با یك زمرد تفاوت جوهری است. شما از این سنگ یك خروار هم كه باشد به پنج دینار هم نمی‌خرید. ولی یك دانه زمرد، یك دانه برلیان را گاهی از اوقات برایش قیمت نمی‌توانند تعیین كنند. این را می‌گویند اختلاف ماهوی؛ یعنی اختلاف جوهری و اختلاف در اصل و اساس كه برگشتش به اختلاف در دیدگاه است، كه اختلاف در دیدگاه برگشتش به همان مطالبی است كه دوستان و رفقا در جلد دوم مطالعه كرده‌اند كه همان اتصال قلب و ضمیر عارف به مصدر اراده و مشیت است كه در یك همچنین موقعیتی است كه دیگر نفس به‌طور كلی از احوال و اوضاع بشری بیرون می‌آید و به تبع آن تفكرات و تخیلات و توهمات عادی و بشری دیگر موجب اغوای او نمی‌شود و مسیر او مسیر روشن و واضح شده و مبرهن با نور و با ضیای الهی می‌شود.

 این كجا و آن كسی كه مدركاتش بر اساس خیالات است كجا؟ و خیالات بر اساس ورودی‌هایست كه آن ورودی‌ها هم دارای صحت و هم دارای سقم هستند، هم دارای خطا و هم دارای صحت هستند. چشم انسان، گوش انسان، مدركات ظاهری انسان كه تمام اینها موجب می‌شود كه برداشتی برای انسان بشود كه آن برداشت چه‌بسا ممكن است اشتباه باشد و چه‌بسا ممكن است كه صحیح باشد. فردی ممكن است بیاید در مقابل شما بنشیند با ظاهر آراسته، شما هیچ‌گونه فعل خطا و عمل حرامی در اطوار او و در ظاهر او مشاهده نكنید و هیچ‌گونه مسئله خلافی در رفتار او نبینید و هیچ‌گونه سخنی برخلاف بر زبان او جاری نشود. با او صحبت بكنید، با او همنشینی داشته باشید و او را فردی آراسته ببینید. از باطن او كه اطلاع ندارید، از غیب او كه اطلاع ندارید، از اینكه او در خلوت چه می‌كند كه خبر ندارید. مدركات شما به چشم شما و گوش شما و آنچه كه از او می‌بینید بستگی دارد. حكم به تقوای او می‌كنید، حكم به عدالت او می‌كنید و بعد وقتی‌كه بر خر مراد سوار شد و به مطلوب رسید و به آن مقصود منحوس و پلید دست یافت آن وقت می‌فهمید كه این كه بوده، پس از اینكه سالیان سال گذشت.

 یك وقتی ما رفته بودیم دیدن یكی از بزرگان كه بسیار مرد بزرگی بود و اهل بعضی از علوم و بعضی از مطالب بود، حالات خوبی داشت. خلاصه با سایر افراد فرق می‌كرد. در اواخر زمان حیاتش بود، چند روزی مانده بود كه از دنیا برود. این قضیه برای حدود ده، دوازده سال پیش بود آن شخص وقتی صحبت راجع به اینها شد كه انسان باید حواسش را جمع كند می‌گفت: وقتی‌كه ما در نجف بودیم یك فردی در نجف بود از میان طلاب كه به علم، به حدت و به ذكا معروف بود. شخص بسیار خوش قریحه، خوش استعداد، خوش فهم و از مستشكلین و اشكال كنندگان درجه یك درس مرحوم آخوند ملا محمدكاظم خراسانی و سایر بزرگان و اعاظم در نجف بود، و بین همه معروف بود. و من هم با او ارتباط داشتم و وقتی‌كه همدیگر را می‌دیدیم سلام و احوالپرسی می‌كردیم. شخصی بود به نام شیخ علی.

 وقتی‌كه می‌خواستند در نجف ضرب‌المثل بزنند، به همدیگر اشاره كنند برای زهد و تقوا، اشاره به این‌

 شخص می‌كردند. از نظر زهد و از نظر صلاح و از نظر آراسته بودن به خصوصیات و صفات به او مثال می‌زدند. اگر به تهجد، كسی كه نماز شب او باید دارای این خصوصیات باشد، می‌گفتند كه به فلانی نگاه كنید. وقتی‌كه راجع به زهد و اعراض از دنیا می‌خواستند یك شخص معروفی را از بین سایر افراد اشاره كنند می‌گفتند به شیخ علی نگاه كنید. اگر برای یك شخصی راجع به حدت و ذكا و استعداد و هوش می‌خواستند ضرب‌المثل بیاورند می‌گفتند به فلانی توجه كنید.

 البته جریانش مفصل است نمی‌دانم این را خدمت رفقا گفته‌ام یا نه، حالا بالاجمال می‌گویم خلاصه بعد از اینكه یك جریانی اتفاق افتاد و آن قضایای استعمار انگلیس و جنگی كه عراق با انگلیس كرد و علما در این جنگ شركت كردند و بعد اینها را گرفتند و به جاهای مختلف تبعید كردند، آن شخص می‌گفت یكی از دوستان ما كه جزو همین افراد بود و رفته بود در یكی از همین ممالك بعیده ظاهراً هند بوده گفت یك روز نشسته بودیم در بیابان، در همان معسكر در همان جایی كه ما را نگه داشته بودند، دیدیم یك نفر آمد و شروع كرد با ما صحبت كردن، حرف زد دیدیم، ا! مثل اینكه از مطالب اطلاع دارد، از علم بهره دارد، از مطالب، از فقه، از این طرف، از آن طرف شروع كرد به حرف زدن، دیدیم، نه! حسابی وارد میدان شده و دارد حسابی با ما بحث می‌كند! یك‌دفعه من از صدایش فهمیدم گفتم فلانی تو آن شیخ علی نیستی؟ گفت بله! حالا چه بود؟ آن موقع ریش داشت حالا ریشش را تراشیده بود، آن موقع عمامه داشته حالا به جای عمامه از این كلاه‌های دیگر سرش گذاشته بود، آن موقع عصا دست داشت، حالا به جای عصا تأدیبیه و چیز دیگر گرفته بود با او آمده بود. همان است، همان آقای كذایی. بعد از یك مدت معلوم شد كه ایشان جاسوس انگلیس از آب در آمده! التفات می‌فرمایید!

 چه كسی این مسئله را فهمید؟ یك نفر نفهمید، در آن زمان یك نفر نفهمید. چقدر عجیب است! چقدر استعمار قوی است و چقدر با حساب است. چقدر روی حساب و كتاب و دقت و برنامه است. شما خیال كردید یك شخصی را بخواهند بیاورند، با ریش تراشیده می‌آورند در حوزه؟ لابد آلات لهو و لعب هم دستش می‌دهند؟! با این كیفیت كه طبعاً از آن ابتدا مسئله افشا می‌شود. چرا؟ چون مطلب با همین اسباب ظاهری دارد پیش می‌رود. چطور ممكن است كه اسباب ظاهری برخلاف مراد ترتیب داده بشود و انسان به مقصد برسد. معنا ندارد! نه، می‌آورند با ظاهر آراسته بهتر از بقیه، نماز با ولاالضّالّین كشیده‌تر از بقیه! الحمد بهتر گفتن، ایاك نعبده را همچنین عین می‌گوید كه به جای حلق از پایین‌تر از حلقش، از شكمش می‌گوید! با این وضع بلند می‌شوند می‌آیند و در میان مردم خود را تنفیذ می‌كنند و به آن مطالب دسترسی پیدا می‌كنند و به رمز و راز یك مكتب اطلاع پیدا می‌كنند و به افراد اطلاع و دسترسی پیدا می‌كنند. الان هم هست، الان هم هست تفاوتی ندارد، الان هم مسئله به همین كیفیت است. الان هم آنها برای ما خواب‌هایی دیدند، الان هم به انحاء مختلف هر روز در یك وضعیت و در یك زمینه است، چطور اینكه ما هم دیدیم افرادی آمدند و در همان وضعیت و موقعیت آمدند و از خون افراد و از خودگذشتگان این ملت كه در راه اسلام چه جانفشانی‌ها كرده‌اند و با

 طاغوت چه مبارزه‌ها كردند و به شهادت رسیدند تا اینكه پرچم اسلام را در این سرزمین برافرازند، چه كسانی آمده‌اند و بر سر این سفره نشسته‌اند و بر سر این مردم چه آورده‌اند! اینكه دیگر برای همه ما ...

 آن افرادی كه به ظاهر خود را منتسب كردند با مرام این ملت و با زعمای این ملت و چه خیانت‌ها كه ما از آنها دیدیم و چه بلایا بر سر ما آمد، همان‌طوری كه مرحوم آقا فرمودند كه دیگر جبران نخواهد شد. در آن قضایایی كه خدمتتان عرض كردم وقتی‌كه اسم كسی از آن افراد كه الان هم ظاهراً زنده است یا نه وقتی‌كه با ایشان از مسجد برمی‌گشتیم، به آن روزنامه اشاره كردند با آن عصا گفتند: این كیست؟ این كیست؟ گفتم كه این یك فردی است به یك همچنین اسمی و اخیراً اسمش درآمده و ما هم خبر و اطلاع نداشتیم و بعد رئیس‌جمهور شد بعد یك نگاهی كردند و فرمودند: بلایی بر سر این مردم از این مرد بیاید كه دیگر جبران نخواهد شد! هان! چه كسی اینها را می‌دانست؟! چه كسی اینها را خبر داشت؟! چه كسی این حرف‌ها را می‌زد؟!

 آن شخص فاسدی كه سالیان سال در حوزه نجف در میان افراد معروف بود چه كسی فهمید او سری بر آستان دارد و از جای دیگر اشراب می‌شود؟! چه كسی این مطالب را می‌دانست؟ علوم ما همه علومی است كه از راه ظاهر برای ما بدست می‌آید. وقتی یك ظاهر آراسته باشد از كجا می‌فهمید كه در باطن چه خبر است؟ از كجا می‌فهمید؟ از كجا انسان می‌فهمد؟ وقتی ظاهر ظاهر غلط اندازی باشد از كجا انسان متوجه می‌شود؟ آیا با خواندن كتاب ما می‌توانیم به باطن پی ببریم؟ ابدا. اگر قرار بود پی برده بشود از همان روز اول همه دیگر كوس رسواییشان را بر بام افلاك می‌نواختند، نه اینكه دیگر سالیان سال بگذرد و وقتی همه كارها انجام بشود و همه فتنه‌ها بروز كند و دیگر كار از كار بگذرد آن وقت تازه انسان بفهمد چه كلاهی بر سرش رفته است. اگر قرار بود با این سخنرانی‌ها، با این مطالب، با این كتب، این كتب روایی، این كتب فقهی، این كتب تاریخی، با كتاب كسی ... بله اینها كمك می‌كند، كمك می‌كند به فكر انسان، انسان حواسش را جمع كند.

 همین‌كه من امروز این مطالب را برای شما گفتم، برای شما یك بینش جدیدی پیدا شد كه در مواردی كه حتی نمی‌دانید یك تأمل كنید، یك توقف كنید. همین‌طور سریع حركت نكنید، همین‌طور بدون تحقیق به هر كسی كه سخنان خوبی می‌گوید و الفاظ خوشی ادا می‌كند سر نسپرید. توقف كنید، یك قدری دیرتر، یك قضاوت دیرتر، یك سنجش بیشتر، یك مقایسه دقیق‌تر انجام دهید. همین، به همین مقدار كافی است، به همین مقدار اگر برای انسان موجب عبرت بشود باز مفید است. كسی نگفته كه خداوند از ما ادعای اطلاع بر غیب داشته باشد، اطلاع بر نفوس داشته باشد. ممكن است بعضی داشته باشند، ممكن است نداشته باشند، ممكن است خداوند به بعضی این لطف را بكند و عنایت بكند، ممكن است به بعضی نكند. اگر به بعضی نكرد راه‌های دیگری قرار داده. پس عقلت كجا رفته، پس فكرت كجا رفته. پس آن مبانی كه بزرگان برای شناخت مجاز از حقیقت در صحبت‌هایشان و در كتبشان از سابق آورده‌اند و همین‌طور گفته‌اند كجا رفته است. اینها

 همه كتاب‌هایی است برای كتابخانه، آنجا باید گرد بخورد! یا نه! آنها را انسان بكار بگیرد.

 برای خود بنده این قضایا اتفاق افتاد، بعد از زمان مرحوم آقا. چقدر ما از مرحوم آقا شنیدیم كه به خواب‌ها نباید توجه كرد، به خواب‌ها نباید دل بست، به خواب‌ها. خواب دوجور است: خواب رحمانی داریم، خواب شیطانی داریم. چقدر ما از ایشان شنیدیم. شاید كمتر موضوعی بود كه ایشان مانند این موضوع راجع به آن اهتمام داشته باشند و راجع به آن صحبت كرده باشند و انذار كرده باشند شاگردان خودشان را و بیم داده باشند شاگردان خودشان را از واقع شدن در این مهلكه. شاید كمتر مسئله‌ای بوده. همین‌طور مكاشفات، تازه مكاشفات بدتر است؛ چون خواب، باز انسان می‌بینید كه خواب بالأخره خواب است، بیدار بوده خوابیده و این مطلب را در خواب دیده، باز همچنین شاید برای او یك شبهه كوچكی پیدا بشود كه خلافی باشد. ولی در مورد مكاشفات دیگر مسئله این‌طور نیست، در مورد مكاشفه نفس تعلق بیشتری دارد، چه اینكه وقتی‌كه انسان ظاهر را مشاهده می‌كند چطور برای او مطلب قابل لمس و قابل وجدان است. همان‌طوری كه الان ما در این مجلس همدیگر را داریم می‌بینیم نسبت به مسائل كشفی و شهودی كه در نفس و ضمیر انسان حاصل بشود یك همچنین تعلق و احساس حقیقت و واقعیتی برای انسان حاصل می‌شود. آن وقت مرد می‌خواهد كه بتواند در یك همچنین مواردی موارد خلاف را پیدا كند.

 چقدر ایشان راجع به این مطالب صحبت كردند؟! وقتی‌كه ایشان سر را به زمین گذاشتند عیناً همان قضایایی كه از آن قضایا بیم می‌دادند و انذار می‌كردند افراد به همان مسائل مبتلا شدند. درست به همان مسائل. این یكی آمد می‌گفت كه من خواب دیدم، آن یكی می‌گفت من فلان دیدم، آن یكی می‌گفت چه كار كردم و آن یكی ... هر كسی ... و شاید هم راست می‌گفتند نه اینكه بخواهند دروغ بگویند. البته بعضی از آنها دروغ و افترا بوده است كه بنده ذكر كردم و چند نمونه آورده‌ام. اینكه بنده ذكر كردم نه از باب این است كه من بخواهم به مسائل جزیی بپردازم. نه، كتاب در شأن این نیست كه بخواهد نسبت به این مسائل جزیی انسان در آن ذكر بكند. چاره نداشتم، چاره نداشتم كه بیایم و دو سه مورد و مصداق تعیین كنم و بگویم كه چطور این مكتب ساحتش مبرّای از آن انحرافات و خلاف‌هایی است كه پیش آمده، و آن علل واقعی و مسبِّبین مطلبی كه آمده‌اند و باعث انحراف شدند در این مسئله چه بوده. و الّا ما را چه به اینكه حالا یك شخصی بیاید یك خزعبلاتی بگوید، دیگری بیاید مزخرفاتی بگوید، دیگری بیاید چرند و پرندی بر زبان بیاورد؛ از این مسائل از زمان حضرت آدم بوده و تا الان هم خواهد بود و بعد از این هم هست تا وقتی‌كه عالم به عالم صدق مبدل بشود، نفوس به اخلاص گرایش پیدا بكنند، ضمایر به جای انحرافات به دنبال حق بروند از این مطالب هست، از این چرندیات هست، از این مسائل هست. امروز برای یكی می‌آیند خواب تعریف می‌كنند، فردا برای یكی دیگر می‌آیند تعریف می‌كنند؛ معلوم نیست كه این خواب دروغ است.

 بنده خودم در یك مجلس بودم كه بسیاری از افراد چه از اهل علم و چه از غیر اهل علم در آن مجلس حضور داشتند و یك خوابی را یك نفر در آنجا تعریف كرد كه این خواب مورد استحسان همه قرار گرفت و

 مورد توجه همه قرار گرفت و حكایت از عظمت شأن و موقعیت شخصی می‌كرد و بعد رفتند این را برای دیگران تعریف كردند. درحالتی‌كه بعد من متوجه شدم این خواب اصلًا دروغ بوده، اصلًا اصلی نداشته است! بفرمایید، اصلًا اصلی نداشته است. ببینید، حالا كه این خواب دارد تعریف می‌شود از كجا تو دلیل بر صحت این داری؟ از كجا؟ با این همه دروغ‌هایی كه ما داریم می‌شنویم. آن كسی كه بخواهد دروغ بگوید خواب دروغ هم می‌آید جعل می‌كند.

 یك شخصی آمد خودش به من گفت خود جاعل این مسئله آمد به من گفت كه من رفتم پیش فلان كس یك شخصی را اسم می‌برد، الان هم حیات دارد، در یكی از شهرستان‌ها است و یك مكاشفه‌ای از آن مكاشفات بالأخره لابد اهل فن هم بوده، لابد از ریز و كم قضایا هم اطلاع داشته است، از مطالب بی‌خبر نبوده خود ناقل آمد برای من تعریف كرد كه من رفتم پیش فلان شخص و یك مكاشفه‌ای نقل كردم كه در حرم حضرت امام رضا علیه السّلام بودم و مشغول زیارت و كذا و كذا، بعداً یك همچنین حالی برای من دست داد و من شما را به این شكل دیدم و این خصوصیات و این توصیه‌ها كه ... آن‌قدر آن شخص مبتهج شد، چنان تبسمی كرد كه نیشش به گوشش رسید و چه و چه و چه و ... بله! باید این‌طور كرد. بعد آمد پیش من گفت این همان آقایی است كه كذا و كذا، اصلًا از اصل از اول تا آخرش دروغ بوده، من به عمرم یك مكاشفه ندیده‌ام كه حالا این دومی آن باشد. اصلًا من مكاشفه نمی‌دانم چی چی هست، خواب هم تازه می‌گفت كم می‌بینیم چه برسد به مكاشفه. ببینید چقدر مسئله عجیب است! همین، حالا چرا آن شخص فریفته شده است؟ چون ظاهر آراسته‌ای دارد، احتمال خطا نمی‌دهد، بعد هم از آن طرف مكاشفه، مكاشفه بر وفق مراد است! این مهم است.

 حالا اگر همین شخص اگر می‌رفت و همین مطلب را با یك مكاشفه‌ای كه به ضرر او بود تعریف می‌كرد، او چه پاسخی می‌داد؟ همچین اخم‌ها را درهم می‌كشید و قیافه‌ای به خود می‌گرفت: بلند شو آنجا این مكاشفات شیطانی است، بلند شو برو بیرون، دیگر از این كارها نكن، فریب شیطان را مخور، و این‌ها را كنار بگذار!

 یكی از واقعاً افرادی كه ان‌شاءاللَه خدا حفظش كند و بر طول عمرش بیافزاید، بسیار بسیار زن بزرگوار و مؤمنه و مُتدینه‌ای است. در یك قضیه‌ای آمد پیش من یك مطلبی را گفت. گفت من فلان مطلب را دیدم، گفتم شما این مطلب را به كسی نگویید. گفت من باید بگویم. گفتم شما نگوید و نتیجه‌ای ندارد و گفتن این مسئله فایده‌ای ندارد. چون مشخص است من از حال نتیجه این مطلب را به شما می‌گویم كه گفتن این مسئله نتیجه‌ای ندارد و شما به هدفتان نمی‌رسید و اثر عكس دارد. این عجیب است، اثر عكس دارد. آن شخص نپذیرفت و رفت این مطلب را به یك موردی كه مد نظرش بود نقل كرد. وقتی‌كه نقل كرد آن شخص درآمد گفت البته انسان نمی‌تواند به مشاهدات و مكاشافات اعتنا كند، چه بسا كه اینها همه ممكن است شیطانی باشد!

 شما باید توجه داشته باشید كه حتی شیطان هم ممكن است به صورت امام علیه السّلام برای انسان در خواب یا در مشاهدات تجلی كند، همان‌طوری كه فرمودند، پس بنابراین توجه به اینها خلاف است و شما هم اگر بخواهید این مطلب را جایی نقل بكنید و چه و چه و یك مطالب دیگر. وقتی‌كه برگشت گفتم حالا نوش جانت، من كه گفتم، خوب شد؟

 ما تمام افكار خود را بر اساس چه قرار دادیم؟ بر اساس تخیلات، بر اساس توهمات؛ بر توهماتی كه بازگشتش به لذات نفسانی و جاذبه‌هایی است كه به خود ما برمی‌گردد قرار دادیم. صحت از دیدگاه ما آن چیزی است كه نفس ما را تقویت كند، نه اینكه نفس ما را به زمین بزند. سقم از دیدگاه ما آن چیزی است كه موجب خدشه دار شدن شخصیت ما بشود. بطلان از دیدگاه ما آن چیزی است كه موقعیت ما را زیر سؤال ببرد و حقیقت از نظر ما آن چیزی است كه وضعیت ما را و نفس ما را در پیشگاه مردم و در پیشگاه ملت نیكو جلوه دهد. به قول سعدی:

از صحبت دوستی به رنجم‌ \*\*\* كاخلاق بدم حسن نماید[[2]](#footnote-2)

عیبم هنر و كمال بیند \*\*\* خارم گل و یاسمن نماید

 دوست است می‌آید اخلاق بد مرا مستحسن می‌كند، عیب را هنر می‌بیند و عمل خلاف را توجیه می‌كند. از خدمت این دوست به رنجم، در رنجم.

 این دیدگاه ماست نسبت به مسائل، این علم ماست كه نتیجه و حاصل این ارتباطات است. این مكتب ماست و فكر و فهم ماست كه در نتیجه این قِسم برخوردها و دیدگاه‌ها برای انسان بوجود آمده است.

 یك وقت یك شخصی آمد پیش من گفت كه آقا من در خواب دیدیم كه شما را چه و چه. گفتم كه شما در خواب دیدید بنده كه در خواب ندیدم. هر وقت كه خودم در خواب دیدم آن‌وقت می‌آیم تازه با هم رفیق می‌شویم، بفرمایید! گفت: ا! پس آن خوابی كه من دیدم چه؟ گفتم به من چه مربوط است. شما می‌گویید من دیدم. خودت دیدی خودت می‌دانی. این برای من تكلیف كه نمی‌آورد حالا چون شما دیدید پس بنده مكلف هستم بر اینكه به این نحو عمل كنم، یا به آن كیفیت عمل كنم. هر وقت خودمان در خواب دیدیم و این خواب ما با خواب شما یكسان درآمد آن موقع بنشینیم ببینیم چه باید كرد.

 انسان نباید گول بخورد، انسان نباید فریب بخورد، انسان از حرف مردم نباید غرّه بشود! مردم دارای سلیقه‌های مختلف و دارای اغراض مختلف هستند. این اغراض همه رحمانی نیست، این اغراض شیطانی هم هست، این هدف‌ها هدف‌های شیطانی هم هست. مگر شما اطلاع دارید این حرفی كه دارد به شما می‌زند بر روی چه غرضی است؟ مگر می‌دانید؟ اگر غرض شیطانی نباشد غرض بر اساس هوا و بر اساس ساده اندیشی و بر اساس خیالات و توهمات است. اگر باشد، نود و نه درصد اینها بر اساس خیالات و توهمات است و سایر مسائل دیگر است.

 اینجاست كه می‌فرماید: المؤمن ینظر بنوراللَه‌[[3]](#footnote-3) مؤمن، آن كسی كه چشمش باز شده، خداوند برای او بصیرت قلب بوجود آورده، او، نه كسانی كه كتاب خوانده‌اند! نه كسانی كه به ذی خاصی درآمدند، نه! همچین كلاه سرمان می‌رود كه تا نافمان برسد آقایان! المؤمن؛ آن كسی كه ایمان دارد و وقتی‌كه نگاه می‌كند دیگر به صورت آراسته فرد نگاه نمی‌كند، به باطن و قلب او نگاه می‌كند، به آنچه كه در نیت پنهان كرده نگاه می‌كند این ینظر بنور اللَه است. بنور اللَه یعنی با نور خدا می‌بیند، نور خدا هم كه اشتباه نمی‌كند، نور خدا اشتباه نمی‌كند. پیشش صحبت می‌كند ولی می‌فهمد این دارد حقه‌بازی می‌كند. دارد از او تعریف می‌كند می‌فهمد اغراض و مقاصدی در پی دارد. دارد از او تمجید می‌كند می‌بیند برای اهدافی دارد این حرف‌ها را می‌زند. دارد محاسن او را می‌شمرد می‌بیند این برای مسائل منطویه الان دارد این مطالب را می‌گوید. همین‌طور نگاه می‌كند، نگاه می‌كند می‌گوید دیگر مطلبی ندارید خداحافظ شما، پاشید برید. ا! آقا ما این همه تعریف شما را كردیم. خب كردید كه كردید دیگر حالا چه می‌خواهید؟! شما شروع كردید تعریف ما را كردن، آقا شما چه هستید، چه هستید، خیلی خب. ما هم قبول كردیم، بفرمایید بروید، این چیست؟ ینظر بنور اللَه است، به نور خدا دارد نگاه می‌كند. واقع را دارد می‌بیند.

 اینجاست كه امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَك لِاستِعمَالِهِ. از خدا می‌خواهم كه خدا تو را موفق به استعمال و به كارگیری این مطالب كند. توفیق را باید خدا بدهد. تو خیال كردی از پیش خودت می‌توانی كاری انجام بدهی؟! هان؟! تو خیال كردی از پیش خودت می‌توانی آنچه را كه مخالف با نفسانیاتت است كنار بگذاری؟! می‌توانی؟ تو خیال كردی از پیش خودت می‌توانی قدمی بر خلاف امیال و هواهای نفسانیت برداری و بعد هم افتخار بكنی الحمدلله امروز ما گناه نكردیم، امروز عمل خلافی انجام ندادیم؟! نه! این توفیق را خدا داده، می‌خواهی خدا بگیرد؟! می‌خواهی؟! خدا می‌گیرد. كاری می‌كند كه هیچ نوع نمی‌توانی از این عمل حرام دست برداری. مگر تو نبودی؟! چه شد؟ چه شد در قبال این عمل حرام عاجز شدی؟! چه شد مانند یك بچه دو ساله كه توان تصمیم‌گیری ندارد در این مسئله و در این مخمصه افتادی؟! خودت بلند شو دیگر، مگر خودت قدرت نداری؟! آن‌وقت آدم، عجب! پس ما چه فكر می‌كردیم؟ ما چه بودیم؟ پس ما در چه مسائلی بودیم؟ ما در خودمان این قدرت را می‌دیدیم. كجا این حرف‌ها هست؟! كجا این مطالب است؟!

 یكی از افراد بود از همان شاگردان مرحوم آقا در زمان سابق، یك روز من این عبارت را از او شنیدم و بدنم لرزید. گفت: من از میان افراد آقا در خود این استعداد را می‌بینم و این جُربزه را در خود می‌بینم كه به آخرین مراتب نائل بشوم و فائز بشوم! گفتم: ای داد بی‌داد، كارت درآمد! خیلی هم از دست ما بدش آمد.

 گفتم كارت درآمد بلند شو برو توبه كن، استغفار كن و سر بر سجده بگذار و زار زار گریه كن از این غلطی كه تو كردی! چی در خودم می‌بینم، چی در خودم می‌بینم؟! منتها گوش نداد، بر همان مسیر ادامه داد كارش به جایی رسید كه این انانیت در او هی توسعه پیدا كرد، هی عظمت پیدا كرد، این نفسانیت در او تقویت شد، تقویت شد تا جایی كه در مقابل ایشان ایستاد و موجب طرد شد و بعد در آخر زمان حیات ایشان، نامه‌هایی برای ایشان می‌نوشت كه واقعاً من وقتی این نامه‌ها را می‌خواندم عرق شرم همین‌طور بر پیشانی من می‌آمد و من نمی‌دانستم كه واقعاً نامه را این نوشته یا اینكه كس دیگری نوشته است.

 قضیه این است. مسئله شوخی بردار نیست. چی من استعداد دارم؟! چی قدرت دارم؟! این حرف‌ها چیست؟! ای احمق اگر تو می‌رفتی به جای این حرف‌ها این عبارت‌های امام صادق علیه السّلام را در حدیث «عنوان» می‌خواندی و به آن فكر می‌كردی به این روز نمی‌افتادی، به این بدبختی و فلاكت نمی‌افتادی، گرفتار نمی‌شدی‌ ... خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ‌ الحج، ١١ این نتیجه مسئله است.

 لذا امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: اولین مطلب این است كه بدانید توفیق را خدا داده است. این را من خدمت شما رفقا بگویم، آن روزی كه احساس كردید كه عمل خیرتان و قدم خیرتان به واسطه شما انجام گرفته همان آن بدانید كه زنگ خطر برای شما به صدا درآمده. آن روزی كه احساس كردید و آن لحظه‌ای كه احساس كردید آن عمل خیری كه انجام دادید از ناحیه شما نبوده، خدا شما را توفیق داده، دنگش گرفته، این توفیق را به كس دیگر هم ممكن است بدهد، حالا آمده به شما داده دیگر. خدا خواسته كه به شما یك توفیقی بدهد. دستش درد نكند، خیلی ممنون. به قول مرحوم حاج هادی ابهری خدا بیامرزدش، می‌گفت خانه‌اش آباد، خدایا اگر لطف كردی به ما خانه‌ات آباد، اگر هم نكردی ما بندگان توایم. آن این‌طور می‌گفت حالا یك توفقی به ما داده، خانه‌اش آباد. آن‌وقت و آن لحظه باید بدانیم كه ها بدك نیست، مسئله در راه حركت و در راه ترقی است. خطر آنجایی است، باز تكرار می‌كنم، خطر آنجایی است كه اگر ما عمل خیر، كار خیر، نیت خیر، موافق با رضای الهی انجام دادیم آن را بخواهیم به خودمان نسبت بدهیم، آنجا خطر است.

 لذا وقتی‌كه دستور می‌دادند در محاسبه در شب و استغفار می‌فرمودند: انسان كارهای روزانه خود را به حساب بیاورد كه صبح كه از خواب بلند شد تا شب چه كارهایی كرده، ببیند اگر موافق با رضای خدا بوده شكر كند، حمد خدا را بكند: كه خدایا تو مرا موفق كردی یك قدمی بردارم، یك صفحه‌ای بنویسم، یك مطلبی را نقل بكنم، یك اصلاح ذات‌البینی را بخواهم انجام بدهم، بین دو نفر بخواهم آشتی برقرار بكنم، یك قائله‌ای را بخواهم فیصله بدهم، خدایا تو مرا موفق كردی، الحمدلله و شكر. اگر تو مرا موفق نمی‌كردی به جای نیم ساعت، ده ساعت هم صحبت می‌كردم آنها باز به حال خود باقی بودند. این را در ذهن بیاوریم و بخوابیم، نه اینكه همین‌طوری بگوییم الحمدلله خداوند ما را توفیق داد! این توفیق دادن‌ها از این توفیق دادن‌های كشكی است! نه! بیاوریم كه خدایا ... شكر واقعی این است، نه شكر واقعی منافقانه و مزورانه. می‌خواهیم سر خدا را هم كلاه بگذاریم، نه! شكر واقعی این است كه واقعاً آن چیزی كه مستوجب حمد است به آن صاحب حمد و

 صاحب حقیقی او نسبت بدهیم و به او برگردانیم و با این حال بخواب برویم، آن‌وقت این خواب می‌شود خواب انبیاء. با این حال از كارهای خلافی كه انجام دادیم باید استغفار كنیم.

 در كارهای خیر، خطر در كارهای خیر بیشتر است. چون در كار خلاف آدم می‌فهمد خلاف كرده، خیلی خطر ندارد. لذا خدا می‌گوید وقتی استغفار كنی زود می‌بخشمت. خود انسان می‌داند اشتباه كرده، خلاف كرده، شرمنده است، پیش خدا خجالت زده است. خطر برای كار خیر است نه برای كار خلاف! آنجا برای انسان خطر پیش می‌آید كه انسان ببیند امروز یك صحبتی كرده یك عده با هم آشتی كرده‌اند، یك نقاری برداشته شده. امروز عملی انجام داده فقیری را دستگیری كرده. كاری انجام داده، مریضی را شفا داده، مریض را شفا داده، نسخه‌ای پیچیده و باعث شفا یافتن مریضی شده. عمل خیری برای دیگر افراد انجام داده، می‌آیند تشكر می‌كنند: به! آقای دكتر شما به واسطه این چه چه ... نباید از خودش ببیند، نباید این را به خودش نسبت بدهد. چرا؟ چون فوراً امام صادق علیه السّلام به ما یاد داده است خدا شفا را در چه قرار داده؟ در اراده خودش قرار داده است. بخواهد این دوا شفا می‌دهد نمی‌خواهد نمی‌دهد. اگر به جای یك قطره یك تانكر به او این قطره را بدهی شفا پیدا نمی‌كند، نمی‌كند. ولی به جای همان قطره اگر آب به او بدهی آن آب شفا می‌دهد. خدا شفا را در چه قرار داده؟ در اراده خودش قرار داده، آن اراده به هر چیزی كه می‌خواهد تعلق بگیرد.

 خدا علم را در چه قرار داده؟ در آن ظهور تجلی حقانیت علیم قرار داده. هزار ساعت می‌نشستی فكر می‌كردی این مطلب به ذهنت نمی‌رسید كه بنویسی. پس این مطلبی كه نوشتی از كجا آمده؟ از پیش خودت آمد؟! این كتابی كه الان نوشتی و این مطالب و رموزی كه در اینجا آورده‌ای از پیش خودت آوردی؟! هان؟! چرا قبلًا نبوده؟ از كجا آمده؟ این نفوذ كلمه‌ای كه خدا در زبان تو قرار داده و الان اینها را دارند استفاده می‌كنند، اینها را از پیش خودت آورده‌ای یا او مكلم است، او القاء می‌كند. وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى‌ النجم، ٤٣ وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْيا النجم، ٤٤ وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى‌ النجم، ٤٥ او می‌گریاند او می‌خنداند.

 خدا رحمت كند، به به به! مولانا واقعاً چه می‌گوید؟! واقعا چه می‌گوید؟! شنیده‌ام برای مولانا كنگره تشیكل داده‌اند و اعتراض شده. اگر سیصد و شصت روز این مملكت برای مولانا كنگره بگذارند حقش را ادا نكردند. حقش را ادا نكردند. معارف را ما در كجا پیدا می‌كنیم؟ ها؟ در احكام حیض و نفاس؟ یا در كلمات اینها، معارف كجاست؟ حق مطلب را اینها آمدند ادا كردند.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده حق مطلب را ادا كرده، شاگردانش، اینها بوده‌اند آمدند و ادا كردند. همین‌ها مگر نیستند مگر همین‌ها نیستند، وقتی یك شخص از دنیا می‌رود چه؟ این آقا فلان جا را ساخته، بیمارستان ساخته است، در كجا چه ساخته، در كجا چه ساخته. از كجا ساخته؟! از كجا ساخته؟! باغ بالای خود را فروخته یا باغ پایین خود را آمده ساختمان ساخته است؟ هان؟ چه كار كرده و گوچه و خیار فروخته و رفته ساختمان ساخته یا نه؟! از كجا ساخته است؟ پول امام زمان علیه السّلام را برداشته این را ساخته و آن را

 ساخته است. خوب كاری كرده، بسیار خُب. فلان جا این را كرده، فلان جا آن را كرده مدرسه ساخته، به ایتام كمك می‌كرده فلان كرده بسیار خُب. مردم آمدند پول دادند، این پول‌ها را هم خرج كرده. خدا خیرش بدهد، این حرف‌ها را ندارد. این حرف‌ها را ندارد.

 یك وقت رفته بودم، یكی از افراد تعریف می‌كرد. بعضی از اینها هم تا حدودی متوجه می‌شوند، این‌طور نیست كه همه نفهمند، نه! بزرگانی بودند كه اینها متوجه قضیه بودند. من در مشهد بودم خدمت مرحوم آقا یكی از آقایان كه فعلًا در قم حیات دارند از فضلا قم، دیگر خیلی پیر شده، هم حجره‌ای یا هم بحثی همان اوائل طلبگی مرحوم آقا بوده در قم، آمده بود پیش ایشان كه: من در ساعات آخر حیات مرحوم آیة اللَه بروجردی خدمت ایشان بودم خدا رحمتش كند مرحوم آقای بروجردی بسیار مرد بزرگی بود، بسیار مرد بزرگی بود و مردی بود كه اهل اخلاص بود. حالا بنده نمی‌گویم آن همه مراتب عالی، نه! بنده اطلاعی نسبت به آنها ندارم. ولی بالاخره وقتی كه من كارهای ایشان را كه من نگاه می‌كنم مطالعه می‌كنم در اطوار، خصوصیات، در احوال او را از بسیاری از افراد دیگر متمایز می‌بینم دیدم ایشان دارد گریه می‌كند، خوابیده، در رختخواب دارد گریه می‌كند. گفتم چرا گریه می‌كنی؟ عبارت ایشان این بود: بر عمر از دست رفته و نداشتن توشه و زاد برای آینده دارم برای این گریه می‌كنم.

 آنجا دیگر شوخی تمام شد. دیگر ساعات آخر است، دیگر بیا و بروها و سلام و صلوات‌ها دیگر همه تمام شده است. برای سلامتی آیة اللَه صلوات بفرستید و برای كذا صلوات بفرستید و اینها دیگر آن حرف‌ها تمام شده. اگر بقیه باور ندارند خود این بنده خدا كه دارد می‌رود كه دیگر باور دارد، این خودش دیگر می‌داند. حضرت آیة اللَه دیگر برای سابق بود آقا جان دیگر حالا نمی‌خواهد به ما حضرت آیة اللَه بگویی حضرت فلان، تمام شد. تمام! الان جناب عزرائیل است، بعد از سه ساعت دارد می‌آید تق تق در را می‌زند. آیة اللَه بودی رفت، دكتر و طبیب بودی رفت، مخترع و مكتشف بودی رفت، تاجر و بازاری بودی رفت، مهندس بودی رفت، عامی بودی رفت، عالم بودی رفت، پیر بودی رفت، جوان بودی و خردسال بودی همه تمام شد الان نوبت من است كه دارم می‌آیم! در این اتاق هیچ كس هم نمی‌تواند جلو من را بگیرد. تمام اسلحه‌های عالم را جمع كنید دور این منزل، بمب‌های اتمی كه الان خیلی سر و صدا روی این بازی‌هایی است كه نمی‌فهمیم اصلًا چه هست. همه را جمع كنید شما دور این منزل، تانك‌ها را بیاورید، كشتی‌ها را بیاورید، هواپیماها را بیاورید كه جلوی عزرائیل را بگیرید. قشنگ بلند می‌شود می‌آید در می‌زند سلام علیكم، ما از همه اینها رد شدیم از همه اینها رد شدیم و الان تنها چه داری؟ تانك‌ها به درد ما نمی‌خورد، موشك‌ها به درد ما نمی‌خورد. كشتی‌ها، بیا و ...

 ببیند مردم در چه تخیلاتی هستند. واقعاً ها! جداً من گاهی اوقات در این صبحت‌های این زمامداران دنیا وقتی‌كه صحبت می‌كنند، آن تهدید می‌كند ما چه می‌كنیم، [نگاه می‌كنم‌] می‌گویم بنده خدا بلند شو بیا حالا اینجا روایت عنوان بصری را بخوان یا اگر عربی نمی‌دانی برایت انگلیسی ترجمه كنم، دیگر این همه حرف‌ها

 را كنار بگذاریم این بازی‌ها چیست این حرف‌ها چیست اینها چیست؟ چه می‌كنیم چه می‌كنیم. من آمدم در زدم، دیگر تمام شد، نه تانك برای من تأثیر می‌كند، نه موشك دیگر برای من دیگر مؤثّر است، نه بمب‌های اتمی و هیدروژنی می‌توانند كاری به كار من داشته باشند. ابدا.

 می‌گفت دیدم مرحوم آقای بروجردی دارد گریه می‌كند، گفتم: آقا شما الان مساجدی ساختید. ایشان فرمودند: نه! هیچ فایده‌ای ندارد. می‌بیند ها می‌بیند دیگر فایده ندارد. آقا شما این همه مدرسه ساختید، فایده ندارد، این همه شما به طلاب و علم كمك كردید، فایده ندارد، این همه شما به فقرا و مستمندان كمك كردید. می‌بیند نه! چیزی نیست كه دستش را بگیرد. می‌گفت من در این موقع یك مطلب را گفتم، گفتم شما این روایت را قبول دارید از معصوم علیه السّلام كه فرمود: مداد العلماء افضل من دماء الشهدا[[4]](#footnote-4) قلم علما از خون شهید بالاتر و گرامی‌تر است؟ ایشان فرمودند: بله و خود من هم در سلسله سند این روایت هستم، خود من هم نقل كرده‌ام. گفتم پس این كتابی كه نوشته‌اید كتابی نوشته بودند ایشان، البته ایشان مسئولش بودند نه اینكه خودشان بنویسند آن جامع الاحادیث الشیعه معروف ایشان فرمودند: یك نگاهی شاید، شاید این مسئله، آن هم بخاطر اینكه حالا روایاتی را از امام نقل كردم.

 ولی من اگر جای ایشان بودم آن را هم می‌گفتم فایده‌ای ندارد. چرا؟ نه اینكه من عارف هستم ما عارف نیستیم، ولی این‌طوری یادمان داده‌اند. اگر قرار باشد بر اینكه یك امر خیری باشد چرا انسان این امر را به خودش نسبت بدهد. چرا؟ با اینكه ایشان خیلی بزرگ بود ها. نه! ولی باز به ما بالاتر یاد داده‌اند. امام صادق علیه السّلام بالاتر دارد، او رفته بالای بالا كه از آن بالاتر نیست. درست است اینها بزرگ بودند، مراتبی داشتند. ما یك متری هم مرتبه داریم باز هم صد رحمت تا آن ده سانتی، دو متری هم مرتبه داریم، سه متری هم مرتبه داریم. یك وقت دیگر امام صادق علیه السّلام پا را می‌گذارد در جایی كه بالاتر از آن دیگر نیست. آن چیست؟ آن مقام عبودیت است، می‌گوید عبد باش، صفر! تمام شد من چیزی ندارم.

 یك وقت خدمت یك بزرگی رسیده بودم كه به رحمت خدا رفته، خدا ان‌شاءاللَه درجاتش را عالی كند خیلی هم بر گردن ما حق دارد ایشان به من گفت فلانی من در تمام عمر خود یك روز به خدا این را گفتم: خدایا من تمام این كارهایی را كه انجام دادم: درس دادم، كتاب نوشتم، تبلیغ كردم، ماه رمضان‌ها چه كردم، برای مردم نماز خواندم، ارشاد كردم. واقعاً هم مرد بزرگی بود، واقعاً هم از دنیا منعزل بود، واقعا هم با بقیه فرق داشت؛ در این مسئله شكی نیست، ولی باز مطلب چیز دیگری است. گفت من به خدا گفتم خدایا من فقط برای تو یك مطلب را دارم كه ارائه بدهم و او این است كه شش ماه پشت سر هم، بدون اینكه یك روز تخلل واقع بشود، فاصله بیفتد شب‌ها را تا به صبح من بیدار بودم و صبح‌ها را تا شب روزه داشتم. من فقط این كار را

 برای تو انجام دادم و دیگر هیچ انجام ندادم. وقتی‌كه از منزل بیرون آمدیم من رو كردم به یكی از دوستان كه او هم آنجا بود و گفتم اگر ما باشیم این را هم نباید بگوییم!

 كی موفق كرده كه شما شب‌ها تا صبح بیدار باشید؟ اگر خدا می‌آمد و چشم شما را می‌بست. ای داد بیداد، ا! یك ساعت خوابیدم، می‌زدیم بر سرمان، ای وای! خراب شد، خراب شد، سه ماه تا الان موفق بودم و الان یك ساعت، دو ساعت، خواب رفت. خُب خواب رفت كه رفت، اینكه دیگر ناراحتی ندارد ها! اینجا دیگر تأدّباً من نباید بعضی از مطالب را بگویم رفقا دیگر می‌دانند. انسان كاری نباید انجام بدهد كه حتی كمترین شائبه تعلق به خود در او نفوذ كرده باشد. اگر یك وقت این‌طور باشد كه انسان را خواب بگیرد یا اینكه خسته است بخواهد استراحت بكند. چه اشكال دارد؟! مگر خدا گفته با وجود خستگی نباید استراحت كنی. نه! استراحت كن یك ساعت، دو ساعت بلند شو. ولی نه! ما می‌خواهیم همه را بیدار باشیم، همه را بیدار باشیم، شب تا صبح بیدار باشیم آن‌وقت آن موقع می‌شود یك چیزی، یك مسئله‌ای؛ نه! عرفان این را به انسان نمی‌گوید.

 توحید می‌گوید تو باید همت خودت را به كار ببندی، تو باید نیت خودت را خالص كنی، تو باید قصد خودت را خالص كنی. بیدار بودی بودی، خوابت برد بُرد. حبذا نوم الاكیاس و افطارهم‌[[5]](#footnote-5) خوشا به حال آنهایی كه می‌خوابند و غذا می‌خورند، ولی كیس‌اند، زیرك هستند. خوابت بُرد بُرد، خوابت برده، پس خدا خواب را برای چه قرار داده؟! این سیستم عصبی بدن نیاز به استراحت دارد، انسان بخوابد دو ساعت و بعد بلند شود اوراد را با حال توجه بگوید با ذكر بگوید این بهتر است یا با خستگی هی چرت بزند و كله را این طرف و آن طرف بیندازد و این حرف‌ها؟! كدام بهتر است؟! مگر پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلم نمی‌خوابید؟! كی پیغمبر شش ماه شب تا صبح بیدار بود؟! حضرت می‌خوابیدند، دو ساعت استراحت می‌كردند بلند می‌شدند چهار ركعت نماز می‌خواندند، دوباره می‌خوابیدند دو ساعت، یك ساعت، بلند می‌شدند چهار ركعت دیگر می‌خواندند و بعد بلند می‌شدند و آن سه ركعت را ادامه می‌دادند به طلوع فجر و به نماز صبح، این نماز نماز رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم بود. مرحوم آقا هم به ما این كیفیت را توصیه كرده‌اند.

 البته برای كسانی كه نمی‌توانند، یك ساعت قبل از اذان برخیزند. ولی اصل نماز شب به این كیفیت است. خود پیغمبر هم استراحت می‌كرد، حالا چون استراحت می‌كرد حالا غلط است؟! مگر امیرالمؤمنین علیه السّلام استراحت نمی‌كردند؟ مگر امام صادق و امام رضا علیهما السّلام استراحت نمی‌كردند؟ هم استراحت می‌كردند هم بلند می‌شدند هم نماز می‌خواندند هم می‌خوابیدند. چه اشكالی دارد؟ انسان بشر است. ما كه مَلك نیستیم. اما در مكتب عرفان كه مكتب امیرالمؤمنین علیه السّلام است این است، این است.

 خیلی مرد است، چه كسی می‌آید شش ماه شب‌ها را تا صبح بیدار باشد؟! جایی كه من خودم با چشم خودم دیده‌ام افرادی را كه آنها را اگر از خواب بیدار نمی‌كردند نماز صبح آنها قضا می‌شد، خودم دیدم یك‌

 همچنین افرادی را، آن‌وقت در یك همچنین وضعیتی یك نفر بیاید این كار را انجام بدهد این كم نیست، كم نیست.

 اما امیرالمؤمنین به چه صورت؟ او می‌آید و پا را می‌گذارد در بالاترین نقطه كه بالاتر از او مقصود نیست. امیرالمؤمنین می‌گوید انا عبدٌ هر كسی هم كه می‌خواهد مثل من باشد باید عبد باشد. نماز می‌خوانی نماز نخواندی، روزه می‌گیری تو نگرفتی، انفاق می‌كنی اصلًا تو كه بودی كه انفاق كردی؟! علم داری تو كه بودی؟! مگر خدا به پیغمبرش نمی‌گوید؟! وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ الضحی، ٧ وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى‌ الضحی، ٨ تو گمراه بودی خدا تو را هدایتت كرد. بین پیغمبر و بین ما چه فرقی می‌كند از این نقطه؟ چه فرقی می‌كند؟ یا باید بگوییم آیه قرآن نعوذباللَه دروغ است، خدا دارد شوخی می‌كند یا می‌خواهد به ما یاد بدهد، فیلم بازی می‌كند. پیغمبر مقامش بالاتر از این است، نه! اینها را دارد به ما یاد می‌دهد، ما گمراهیم خدا پیغمبری را فرستاده و افرادی را هدایت می‌كند.

 نه آقا! همان هدایتی كه ما الان داریم به واسطه اولیای الهی و به واسطه ائمّه و در رأس آنها به واسطه حضرت رسول صلی اللَه علیه و آله و سلم انجام می‌گیریم، همین هدایت و همین كیفیت برای خود رسول خدا و برای ائمّه است شكلش فرق می‌كند. راه‌ها متفاوت است. ولی استناد هدایت فقط به ذات باری تعالی است و بس تمام شد. در ما به این شكل است در آنها به این شكل است و هر دو به یك جا می‌رسند به دو جا نمی‌رسند، به یك جا می‌رسند. مهم هم این است كه انسان به یك جا برسد. امیرالمؤمنین علیه السّلام این را به ما یاد می‌دهد، امام صادق علیه السّلام این را به ما یاد می‌دهد. می‌آید بالای سر قبر سلمان از مدینه می‌آید به مدائن با انگشت روی قبر سلمان این را می‌نویسند. از سلمان بالاتر كه بوده؟! از اصحاب پیغمبر و امیرالمؤمنین از سلمان بالاتر كه بوده؟! كسی نبوده با تمام این احوال كه فضائلش برای همه اظهر من الشمس بوده حضرت می‌آید بالای قبر این را می‌نویسد.

 به جای حضرت آقای فلان و العالمین و فلان الدوله و جناب اشرف و خاقان ... این كتاب‌هایی كه در زمان‌های سابق می‌نوشتند، زمان ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه فتحعلی شاه تقریباً به اندازه یك جزء قرآن القاب خاقان الدوله و سلطان السلاطین و خاقانِ خاقانِ خاقان و آن‌قدر قان قان از این تا آنجا دارد كه می‌گوید ... بابا این چه بوده؟ چه خبرت است بابا؟! مگر تو چند كیلو وزنت است كه این‌قدر برداشتند خاقان بن خاقان بن خاقان، سلطان بن سلطان بن سلطان این حرف‌ها ... لا میز بین الاعدام همه‌اش یكی است، هیچ فرقی نمی‌كند. حالا چه این لقب چه آن لقب. هر دو یكی است هیچ تفاوت ندارد. تمام اینها عالم تخیلات است، تمام اینها عالم اوهام است.

 امیرالمؤمنین آمد همه را خلاص كرد، راحت كرد برداشت بالای قبر او ... بابا اگر می‌خواهید سنگ قبر بنویسید این را بنویسید:

وفدت علی الكریم بغیر زاد \*\*\* من الحسنات و القلب السلیم‌

فحمل الزاد اقبح كل شی‌ءٍ \*\*\* اذا كان الوفود علی الكریم‌

 من بر كریم وارد شدم، بر شخص بزرگوار وارد شدم، ولی توشه ابدا، توشه‌ای ندارم، دستم خالی است، هیچ چیزی قابل پیشكش به درگاه این بزرگ نیاورده‌ام. می‌دانید سلمان چقدر عمر كرد؟ حداقل كه در بعضی از روایات هست دویست و بیست سال عمر كرد، این حداقلش است. حتی تا سیصد و هشتاد سال هم نوشتند. فقط در یك جا من دویست و بیست دیدم كمتر از دویست و بیست من ندیدم شاید باشد. سلمان خیلی عمر طولانی داشته و افرادی را دیده، بزرگانی را دیده، اولیای خدایی را دیده و تا اینكه جریانش خیلی مفصل است به پیغمبر می‌رسد اسیرش می‌كنند و چه می‌كنند خیلی. بعد هم به مقامی می‌رسد كه منّا أهل البیت می‌شود.

 امام صادق علیه السّلام راجع به او می‌فرمایند: سلمان ده درجه ایمان را تمامش را پیمود و به آخر رسید و كم یك همچنین تعبیری راجع به اصحاب ما سراغ داریم. راجع به چند نفر بیشتر نیست یكی راجع به جابربن یزید جعفی است و یكی راجع به حبیب بن مظاهر است؛ سه چهارتایی بیشتر یك همچنین تعبیری نیست كه این موقعیت افراد خاص را بیان می‌كند.

 ولی امیرالمؤمنین می‌گوید این مقامی كه سلمان پیدا كرده به خاطر این شعری است كه من نوشته‌ام، این است. این شعر حكایت از آن مقام است، وفدت علی الكریم بغیر زادی، من وفود كردم، وارد شدم. وفود: یعنی وارد شدن، نزول كردن، پایین آمدن. وفود كردم بر كریم منتها به غیر زاد، توشه ندارم. آن توشه چیست؟ من الحسنات، حسنه‌ای انجام ندادم، نه حسنه، كار ظاهرم درست بوده و نه از كار ظاهر انبانی برای خود تحصیل كردم و نه در كار باطن و قلب و ضمیر توانستم قلب صالح و سلیمی را به پیشگاه خدا عرضه بدارم، نه عمل صالحی در ظاهر انجام دادم و نه نیت صالحی در باطن، هیچ‌كدام! و به این هم افتخار می‌كنم. چه افتخاری؟ افتخار این است وقتی یك شخصی وارد بر كریم بشود، وقتی یك شخص شما را به منزلشان دعوت كند درست است شما با خودتان غذا ببرید، این اهانت نیست؟! این اهانت نیست كه یك شخصی شما را به منزلشان دعوت كند، به غذای ظهر دعوت كند و شما بلند شوید غذای خودتان را بردارید ببرید؟! این بالاترین فحش است كه انسان می‌تواند در حق یك شخص انجام بدهد. لذا می‌گوید این افتخار من است. فحمل الزاد اقبح كل شی‌ءٍ توشه برداشتن و بردن به در خانه كریم بدترین چیزی است اقبح كل شی از هزار فحش بدتر است. اذا كان الوفود علی الكریم وقتی انسان بخواهد بر یك كریمی وارد بشود، بر یك كریمی بخواهد وارد بشود و او، او را در كنف حمایت و به اكرام خودش بخواهد در بیاورد.

 این مكتب مكتب چیست؟ مكتب امیرالمؤمنین است، این مكتب، مكتب عرفان است. شاگردش هم كه می‌آید آن هم همین را می‌گوید؛ ببینید! نمی‌گوید من آنجا این را ساختم آن را ساختم، شاگرد داشتم، چه داشتم، تربیت كردم، به تربیت افراد پرداختم، ارشاد كردم، هدایت كردم، یاعلی بیا نگاه كن ببین چه كار كردم،

 نه! شاگردش هم می‌آید می‌گوید:

ذهب العمر ضیاءً و انقضا \*\*\* باطلا اذ لم اسس منكم لشی‌

 ابن فارض آن عارف مصری همین كسی كه می‌گویند سنی است، همین ببین چه می‌گوید: ذهب العمر ضیاءً وانقضا می‌گوید عمر گذشت و از بین رفت، به بطالت، می‌گوید من عمرم به بطالت گذشت؛ زیرا من نتوانستم مقصود خودم را از این دریای عظمت بدست بیاورم، این دریای عظمت و منِ تشنه، من كجا و این مقام و موقعیت كجا؟! من كجا و این عالم كجا؟! من كجا و این نعمات كجا؟! فقط تنها چیزی كه دارم آن هم‌

غیر ما اوتیتُ من عِقدی وِلا \*\*\* عترة المبعوث مِن آل قُصَی‌

 فقط یك چیزی دارم آن هم به من داده شده. نمی‌گوید من دارم، به من داده شده فقط یك چیز به من داده شده و من فقط به آن دلخوش هستم و بس، و آن محبتی است كه به اهل بیت و آن گره‌ای است كه در قلب خودم من به صاحب ولایت و اهل بیت بوجود آورده‌ام؛ یعنی به من این گره عنایت شده و داده شده و من قلب خودم را بر این گره زده‌ام. این مسئله فقط چیزی است كه من می‌توانم نسبت به این افتخار داشته باشم. و ولایت، ولایت اهل بیت است. این چیست؟ این عارف است. اینها كه هستند؟ اینها افرادی هستند كه در این مكتب هستند دیگر، اینها افرادی هستند كه آمدند برای ما راه را بیان كرده‌اند.

به هوش باش كه هنگام باد استغنا \*\*\* هزار خرمن تقوا به نیم جو ننهند[[6]](#footnote-6)

 وقتی‌كه آن باد استغنا می‌آید و آن مقام جلال و عظمت پروردگار می‌آید و تجلّی می‌كند، دیگر چه چیزی را برای انسان باقی می‌گذارد؟! آدم بیاید تقوای خودش را به رخ خدا بكشد؟! تقوا! تقوای خودش را بیاید به خدا بگوید، بگوید خدا من متقی بودم در این مدت! من تقوا داشتم، من عمل صالح داشتم! هزار خرمن تقوا اگر ما عرضه داشته باشیم یك طوفان می‌آید و تمام این دانه‌های گندم و جویی كه الان خرمن شده چنان‌ هَباءً مَنْثُوراً بر فضا پراكنده می‌كند كه یك دانه جو دیگر روی زمین نمی‌ماند، كه به همان یك دانه جو ما بخواهیم نگاه كنیم، به همان بخواهیم نگاه كنیم.

 مولانا واقعاً عجیب می‌گوید واقعاً عجیب می‌گوید:

ما چونائیم و نوا در ما ز توست‌ \*\*\* ما چو كوهیم و صدا در ما ز توست‌

 كه گفته ما كار داریم انجام می‌دهیم؟! كه گفته ما داریم در این دنیا عمل خیر انجام می‌دهیم؟! عمل خیر مال ما نیست، مال توست. توفیق از توست، كار را تو انجام دادی، تو ما را موفق كردی؛ نمی‌خواستی نمی‌كردی ما در اینجا نمی‌آمدیم، نمی‌آمدیم.

ما كه‌ایم اندر جهان پیچ پیچ‌ \*\*\* چون الف كه از خود ندارد هیچ هیچ‌

ما همه شیران ولی شیر علم‌ \*\*\* حمله‌مان از باد باشد دم به دم‌

حمله‌مان از باد و ناپیداست باد \*\*\* جان فدای آن كه ناپیداست باد

 این حرف‌ها را كه زده؟ این زده. ما این حرف‌ها را كجا می‌توانیم پیدا بكنیم؟! این مكتب، مكتب امیرالمؤمنین علیه السّلام است. این مكتب، مكتب عبودیت است. این مكتب، مكتب تشیع است. آن‌وقت این سنی می‌شود؟ این آدم سنی است؟ ها؟ این كسی كه این اشعار را دارد می‌گوید سنی است؟ این كسی كه دارد از مكتب امیرالمؤمنین ... مولانا كیست كه بیاید به ابوبكر و عمر بخواهد احترام بگذارد؟ آنها را سگ خانه خودش هم حساب نمی‌آورد. آن كسی كه می‌آید راجع به امیرالمؤمنین می‌گوید:

رومی نشد از سر علی كس آگاه‌ \*\*\* زیرا كه نشد كس آگه از سر اله‌

 از سر اله كسی آگاه نشد، این سنی است؟!

یك ممكن و این همه صفات واجب‌ \*\*\* لاحول و لا قوة الا باللَه‌

 كسی كه این شعر مولانا را ببیند و بگوید سنی است باید در عقائدش تجدید نظر كند. آن شعری كه دارد می‌گوید:

از علی آموز اخلاص عمل‌ \*\*\* شیر حق را دان منزه از دغل‌

 یا اشعار دیگر، این اشعار را آدم سنی می‌آید بگوید؟ آن هم یك همچنین مردی؟ هان؟ كه افتخار عالم اسلام در همه دنیا است. افتخار ما فقط به صرف احكام ظاهری و بیان مسائل و احكام نیست. به معارفی است كه توسط این اولیاء الهی از مكتب اهل بیت علیهم السّلام در همه دنیا آن اعتقادات و آن معارف الان دارد نفوذ می‌كند و بر بالای قُلل رفیعه معارف همه اینها نشسته. افتخار ما اینهاست، نه مسائل احكام ظاهری حالا فرض كنید كه دست را روی زانو بگذارید یا موقع نماز روی شكم ببندند. آن كسی كه قائل است بر اینكه زیارت عاشورا ارتباطی به امام ندارد آن شیعه است ولی این سنی است؟! آن كسی كه حدیث قلم و قرطاس را انكار می‌كند كه عمر در ساعت آخر حیات پیغمبر آمد و وقتی‌كه پیغمبر گفتند: قلم و كاغذ بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم كه دیگر گمراه نخواهید شد. آن خلیفه دوم بلند شد آمد و گفت كه آن هذیان را برداشت گفت: ان الرجل لیهجر[[7]](#footnote-7) دارد می‌میرد، دارد هذیان می‌گوید، نعوذباللَه. آن‌وقت آن كسی كه این قضیه عمر را انكار می‌كند شیعه است، آن‌وقت مولانا می‌شود سنی! آن كسی كه لگد زدن عمر را به دختر پیغمبر و تكه‌تكه شدن را انكار می‌كند او شیعه است و اینها سنی‌اند! آن كسی كه امام علیه السّلام را در حد یك فرد عادی كه هیچ اطلاعی بر عالم غیب ندارد و افكارش مثل افكار ما و علمش مثل علم ما است الا اینكه در بعضی از اوقات خدا به او یك عنایتی می‌كند حكم یك مسئله‌ای را برای ما بیان می‌كند. امام را فقط در همین حد كه نه از فردای خودش خبر دارد و نه از پس فردای خودش خبر دارد و نه از نفوس خبر دارد و نه از مسائل خبر دارد، این فرد آن‌وقت می‌شود شیعه و مولانا می‌شود سنی! هان؟ این است؟!

 مگر متابعت از مكتب اهل بیت به چه می‌گویند؟ همین كه ما بیاییم به روایات ائمه علیهم السّلام عمل بكنیم و آنها را مبنای فقهی خودمان قرار بدهیم مسئله تمام است. كسی كه امام صادق علیه السّلام را یك فرد عادی می‌داند دیگر چه فرقی می‌كند كه روایات فقهی‌اش را از امام صادق بگیرد یا از ابوحنیفه بگیرد؟! چه تفاوتی دارد؟! چه فرقی می‌كند؟! مگر در خود روایت امام صادق علیه السّلام اختلاف نظر وجود ندارد، مگر در روایات ائمّه اختلاف نظر وجود ندارد. الان روایت می‌آید یك كسی فتوا به نجاست می‌دهد یك كسی فتوا به طهارت می‌دهد، مگر امام علیه السّلام دو جور حرف زده؟! یا بالاخره این نجس است یا طاهر است دیگر. چه فرقی می‌كند؟

 اصل و اساس مكتب شیعه به ولایت شیعه به ائمّه بستگی دارد نه به احكام ظاهری. آن احكام ظاهری احكامی است كه طبیعتاً و به تبع ولایت پیش می‌آید. طبیعی است وقتی‌كه یك فرد شیعه ولایت امام صادق علیه‌السّلام را بپذیرد و او را صاحب اختیار خود بداند و همه امور را تفویض به او بكند طبعاً احكامش را هم از او باید بگیرد، معنا ندارد دیگر سراغ ابوحنیفه برود.

 همان مطلبی را كه مرحوم آقا من ظاهراً در جلد دوم است یا در جلد اول آورده‌ام با مرحوم علامه طباطبایی راجع به شاگردان مرحوم قاضی صحبت می‌كردند كه كسی كه اعتقاد به ارشاد و دستگیری ولی خدا دارد مگر می‌تواند جای دیگر برود و احكامش را از مرجع دیگری اخذ كند. رفقا آنجا را مطالعه كنند كه مطالب دقیقی در آنجا هست.

 كسی كه قائل به ولایت اهل بیت است طبعاً احكام را هم از اهل بیت می‌گیرد دیگر سراغ مالك و حنبل نمی‌رود، سراغ ابوحنیفه نمی‌رود، سراغ این افراد نمی‌رود. ولی آیا فقط مكتب شیعه، منحصر در اخذ احكام از اهل بیت است؟ این پنج درصد قضییه است، نود و پنچ درصد اعتقاد به ولایت امام علیه السّلام است، اعتقاد به امامت امام علیه السّلام است، اعتقاد به حقانیت و اصالت مكتب و استناد این مسئله به ولایت امام علیه السّلام است. اگر این مسئله نباشد، خیلی خُب، حالا دست را روی پا بگذار یا روی شكم بگیر چه فرقی می‌كند؟ حالا یا روی مهر بگذاریم یا به جای مهر روی شیشه بگذارید یا آجر بگذارید یا چوب بگذارید دیگر تفاوتی ندارد، فرقی دیگر در اینجا نمی‌كند.

 عرض كردم مگر روایاتی كه ما از ائمه علیهم السّلام می‌گیریم همیشه در طول تاریخ فقهی ما یك مفهوم و یك معنا داشته، هزار جور عوض شده، هر كسی آمده یك فتوا داده: یكی فتوا به نجاست، یكی فتوا به طهارت، یكی فتوا به وجوب، در یك نماز جمعه كه اخیراً رساله‌ای در این زمینه از مرحوم آقا بود و خداوند توفیق داد كه توسط دوستان و اخلاء روحانی به زیور طبع آراسته شد، البته عربی هست اهل علم باید استفاده كنند. بسیار بسیار كتاب ذی قیمتی است، خیلی كتاب كتاب مهمی است و خود من هم خیلی استفاده كردم در یك نماز جمعه نگاه كنید یكی فتوا به وجوب می‌دهد، یكی فتوا به استحباب می‌دهد، یكی فتوا به حرمت‌

 می‌دهد كه اصلًا فرض كنید در فلان موقع حرام است، یكی فتوا به استحسان می‌دهد، یكی فتوا می‌دهد حتی در زمان خود رسول خدا هم واجب تخییری بوده، در خود زمان رسول خدا. اشكالی هم ندارد چرا؟ چون ما كه معصوم نیستیم، روایات را از اهل بیت می‌گیریم، بر اساس فكر و براساس آنچه را كه آموختیم و در گنجینه ذهن خود از مسائل مختلف و شواهد مختلف و قرائن مختلف جمع‌آوری كردیم، نسبت به یك قضیه، بعد معلوم می‌شود بالأخره كدام یك از اینها درست بوده بالأخره مسئله از اینها كه خارج نیست. یا واجب است یا حرام است دیگر.

 اهل تسنن هم فتوا به همین می‌دهند. یا فتوا به وجوب می‌دهند یا فتوا به حرمت می‌دهند چه فرقی بین ما و آنها شد؟ آن هم كه همین است. در قضیه فلان آب، آب مضاف، یا اینكه ما آن را متنجس می‌دانیم و متأثر و منفعل می‌دانیم یا نمی‌دانیم. اهل تسنن هم همین. البته آنها كه منفعل نمی‌دانند. هستند در اینجا، فقهایی بودند كه آب مضاف را حتی منفعل نمی‌دانستند، در خیلی از مسائل، بالأخره مسئله دو طرف دارد دیگر یا این طرف یا آن طرف، پس چه شد؟ در عمل كه ما همان را انجام دادیم. در عمل همان عملی را انجام می‌دهیم كه اینها انجام می‌دهند. منتها ما این را مستند به امام علیه السّلام می‌دانیم آنها آن را مستند به ابوحنیفه می‌دانند، ولی عمل خارجی كه یكی است تفاوت نمی‌كند، چه تفاوتی می‌كند؟ امام علیه السّلام كه نیامده برای ما مستقیماً حكم را بیان بكند. امام برای شخصی بیان كرده او هم برای كس دیگری بیان كرده. آیا این روایت در آنجا تحریف شده یا نشده؟ سلسله سندش چطور است؟ خیلی ما زحمت بكشیم بتوانیم تحقیقی در این زمینه بكنیم و به آنچه را كه به نظر قریب به صحت می‌رسد بیاییم نظرمان ... ولی معلوم نیست همان باشد، معلوم نیست.

 پس اصل و اساس تشیع بر عمل ظاهر و احكام به روایت نیست. اساس تشیع بر اعتقاد به ولایت ائمّه است. اعتقاد به وساطت بین اللَه و بین الخلق ائمّه است، اعتقاد به امامت ائمّه علیهم السّلام است، اعتقاد به خصوصیات امام علیه السّلام و صفات امام علیه السّلام و آثار وجودی امام علیه السّلام است كه آن اعتقاد ما را در عمل منحصر در متابعت از روایت امام صادق می‌كند. این است، نه اینكه ما بیاییم اعتقاد به ولایت امام داشته باشیم سراغ روایت یكی دیگر برویم. همین اهل تسنن در بسیاری از روایات از امام صادق نقل می‌كنند، همین‌ها چرا؟ بالاخره امام صادق را به عنوان یك فقیه كه قبول دارند و مبنایشان است. حالا آنها شیعه می‌شوند چون عمل كردند، نه! چرا؟ اعتقاد به ولایت ندارند.

 اصل و اساس تشیع بر اعتقاد به ولایت دور می‌زند. این اعتقاد به ولایت از آثارش این است كه آن كلامی كه مستند به ولایت است انسان باید به آن كلام عمل كند. سراغ ابوحنیفه نباید رفت، سراغ مالك نباید رفت، سراغ آن كسی كه مخالف با امام است نباید رفت، سراغ آن كسی كه مكتبش در مقابل مكتب امام است نباید رفت. چرا این نبایدها؟ به او برمی‌گردد. پس تشیع آن است. نه اینكه تشیع فقط عمل كردن به روایت و احكام ظاهری و آن چند تا روایت فقهی كه از طرف امام آمده است این نیست. تشیع التزام به متابعت و جا پا گذاشتن آنجایی است كه امام علیه السّلام پایش را آنجا می‌گذارد. این را می‌گویند تشیع.

 آن‌وقت شما بیایید نگاه كنید به یك همچنین افرادی كه افتخار عالم تشیع هستند چه حرف‌هایی زده می‌شود؟! چه مطالبی گفته می‌شود؟! انسان به هر مقدار كه موقعیتش در میان افراد موقعیت برتر و با امتیازتری باشد به همان مقدار نسبت به مطالبی كه می‌گوید مسئولیت بیشتری دارد. باید متوجه این قضیه بشویم. نباید موقعیت پذیرفته شده را با بیان الفاظ و عباراتی كه موجب پذیرش قاطبه اهل اندیشه و اهل فكر نیست خدشه‌دار كنیم و این موقعیت را از چشم افراد بیندازیم. مطالبی را كه در این دوره كه دیگر دوره تعبد به كنار رفته و دوره چوب و چماق به كنار گذاشته شده؛ دوره عقل است و دوره تفكر و دوره تأمل و دوره اندیشدن صحیح و پرداختن به مطلب حق، با بیان مسائلی كه آن مسائل موجب تناقض و تضاد با این طریق است نباید جایگاه خود را خراب كنیم و موقعیت خود را از بین ببریم و خدای نكرده به مكتب و به ساحت قدس مكتب اهل بیت علیهم‌السّلام خدشه‌ای وارد بكنیم.

 نسبت به مطالبی كه نمی‌دانیم صحبت نكنیم، نسبت به مطالبی كه اطلاع كمتری داریم حرف نزنیم. چه اشكال دارد هر شخصی متصدی قسمتی از معارف بشود؟ من وقتی‌كه نسبت به بعضی از مطالب اطلاع ندارم چرا بیایم اظهار نظر بكنم؟ من الان نسبت به مسائل مهندسی و پزشكی فرض كنید كه اطلاع ندارم حالا بیایم اظهار نظر بكنم این آبروریزی است. در همان حیطه خودم حركت كنم، در همان مقدار از سعه وجودی خودم حركت بكنم.

 من یك وقت خدمت یك شخصی رفته بودم از بزرگان مرد خوبی است منتها نسبت به خیلی از مسائل اطلاع ندارد. از معاریف است از بزرگان است رو كرد به من گفت: آقا این مطلبی را كه پدر شما در كتابشان نوشته‌اند راجع به محی‌الدین عربی كه این شخص شیعه بوده، من خیلی تأسف خوردم، من خیلی به ایشان ارادت دارم، ایشان با طرح این مطالب آن مقام علمیشان یك قدری ... گفتم آقا بنده هم اعتقاد به تشیع دارم به همین صورت گفتم بنده هم اعتقاد دارم به تشیع. محی‌الدین شیعه بوده به این دلیل به این دلیل به این دلیل. مطالبی گفته خلاف تشیع، از روی تقیه بوده، تحریف شده، خلاف تقیه بوده. این همه ادله بر این است كه ... بله ایشان قبلًا اهل تسنن بوده و این مسئله محرز است. بعداً حقیقت برایش روشن شده و شیعه شده. بنده هم عقیده به این دارم. بیا با من حرف بزن: این دید، ا! آمد یك چیزی بگوید دید كار خراب‌تر شد. آقازاده ایشان هم نشسته بودند. گفتم اگر مطلبی دارید با خود من بگویید من آماده برای صحبت هستم. ایشان دیگر هیچ چیزی نگفت. گفت: بله! بسیار خب، پس دیگر جای صحبت نیست.

 چه ضرورتی دارد انسان در مسائلی كه اطلاع ندارد بیاید اظهار نظر بكند. آقاجان من! ما كه این حرف‌ها را می‌زنیم آیا دو خط از این مطالب را خوانده‌ایم؟ یعنی چه؟! بالاخره هر چیزی حساب دارد و خداوند با

 انسان برخورد می‌كند، قهر خداوند می‌آید و الاولیایی تحت قبایی لایعلمهم غیری‌[[8]](#footnote-8) خیلی از این‌ها آمده‌اند مطالب را سربسته گفته‌اند با رمز گفته‌اند، برای اهلش گفته‌اند. آخر مولوی با آن مقام و با آن عظمت بلند شود و بیاید دنبال ابوبكر و عمر برود كه حالا بلند شود بیاید راجع به ... اینها كه هستند؟

 من وقتی‌كه رفقا می‌روند در مدینه سفارش اولی كه به آنها می‌كنم این است كه وقتی‌كه وارد حرم پیغمبر می‌شوید اصلًا نباید فكرتان به طرف این برود كه این دو تا گرفته‌اند اینجا خوابیده‌اند. اینها كه هستند! شما باید توجه به پیغمبر صلی اللَه علیه و آله و سلم داشته باشید، توجه به حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها داشته باشید كه در اینجا قرار گرفته‌اند. آدم بیاید فكرش را به اینكه این دوتا هم اینجا هستند، اینها كه اصلًا معلوم نیست باشند نباشند. یكی بودند در اول صدر اسلام و خدا آنها را محو و نابود كرد. آدم بیاید بنشیند در مسجد مدینه و فكر این را بكند كه الان این دوتا اینجا خوابیدند. حیف نیست واقعاً؟! واقعاً حیف نیست كه انسان از این همه نعمت‌ها و توجه قلبی به صاحب ولایت و نبوت خودش را محروم بكند؟!

 من ایستاده بودم در كنار قبر پیغمبر یك دفعه دوتا از اطبا و از پزشكان تركیه آنجا بودند، آمدند به من گفتند كه ایستاده بودیم آقا این قبر عمر و ابوبكر كجاست؟ من رو كردم به آنها صحبت كردم گفتم بیاید كارتان دارم. رفتیم كنار گرفتیم نشستیم. گفتم: شما از تركیه حركت كردید آمدید در اینجا زیارت و این حرف‌ها كه قبر عمر را زیارت كنید؟ خندید. گفتم ناراحت نشو از دست من. گفتم دین ما دین پیغمبر است، گفتم می‌دانی این عمر چه كسی بوده؟ این عمر همان است كه دختر پیغمبر را گرفت كشت. گفتند: عجب عجب. گفتند: جدی می‌گویی؟ گفتم: تا به حال این را به شما نگفتند گفت: نه! گفتم: شما بروید در كتبتان ببینید. این عمر همان كسی است كه در خانه داماد پیغمبر خیلفه چهارم امیرالمؤمنین را آتش زد و بعد دختر پیغمبر، زنش آمد در كنار و لگد زد و او را انداخت و بچه‌اش را سقط كرد، و خود او هم بعد از دو ماه از این دنیا رحلت كرد. آن‌وقت تو بلند شدی آمدی اینجا و می‌خواهی ببینی قبرش كجاست؟ در همان مجلس شروع كردند به لعنت كردن، همین، همین سنی‌ها شروع كردند به لعنت كردن ابوبكر به لعنت كردن عمر. گفتم هان این خوب است چی چی بلند می‌شوید دنبال اینها ...

 ما برای پیغمبر آمدیم ما برای استفاده از مقام پیغمبر آمده‌ایم، ما برای استفاده از مقام حضرت فاطمه زهرا آمدیم. آن‌وقت بلند می‌شوید دنبال چی؟!

 ما دیگر می‌خواستیم به آن قسمت دوم از این مطلب امام صادق علیه السّلام برسیم كه قسمت دوم احتیاج به یك مقدار صحبت بیشتر داشت. ولی ظاهراً تقدیر بر این بوده كه به آن قسمت اول كه انسان همه اینها را از خدا بداند و توفیق انجامش را از خداوند بداند دیگر وقت رفقا به این مطالب گذشت.

 ان‌شاءاللَه در جلسه بعد ما به مطلب دوم می‌پردازیم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

 [[9]](#footnote-9)

1. ص ٣٦ [↑](#footnote-ref-1)
2. گلستان سعدى [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ١، ص ٢١٨ [↑](#footnote-ref-3)
4. من لا يحضره الفقيه. ج ٤، ص ٣٩٩، با اختلاف در الفاظ [↑](#footnote-ref-4)
5. نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه ١٤٥ [↑](#footnote-ref-5)
6. ديوان حافظ (هزار خرمن طاعت به نيم جو ننهند) [↑](#footnote-ref-6)
7. سليم بن جَس الممالى، ج ٢، ص ٨٧٧ [↑](#footnote-ref-7)
8. روضة المتقين فى شرح من لايحضره الفقيه. ج ٩، ص ٢٨٥ (لايحرفهم غيرمى) [↑](#footnote-ref-8)
9. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-9)